**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **سه شنبه : 19/11/1395**

13951119- استصحاب کلی قسم ثالث

**خلاصه درس**

در این جلسه امکان یا عدم امکان جریان استصحاب وثاقت علیّ بن أبی حمزة مورد بررسی قرار می گیرد و ثابت می شود که جریان استصحاب کلی قسم ثالث، امکان ندارد. اما استصحاب کلی قسم ثانی گرچه با تقریبی، جریان پیدا می کند ولی به جهت غیر عرفی بودن آن، مورد قبول قرار نمی گیرد.

**استصحاب کلی قسم ثالث**

در جلسات قبل، ما بحثی را به صورت اجمالی مطرح کردیم که به جهت سؤالات مکرر دوستان، لازم دیدم، توضیحات بیشتری را درباره آن مطرح کنم. در بحث استصحاب وثاقت علیّ بن أبی حمزة، عرض کردیم که متیقّن سابق، وثاقت مطلقة أبی حمزة است یعنی هم وثاقت در روایات مربوط به مذهب و هم وثاقت در روایات مربوط به فروع احکام. و این وثاقت مطلقة، قطعاً از بین رفته است زیرا او در مورد امام آخر بودن امام کاظم 7و مهدی و قائم بودن ایشان، روایاتی را جعل کرد و احادیث دروغین را به اهل بیت: نسبت داد.[[1]](#footnote-1) از طرفی، نسبت به وثاقت او در خصوص روایات مربوط به فروع احکام هم از ابتدا یقین نداشتیم. بنابراین، استصحاب وثاقت أبی حمزة، از مصادیق استصحاب کلی قسم ثالث می شود.[[2]](#footnote-2)

**بررسی انحلال یا عدم انحلال وثاقت مطلقه علیّ بن أبی حمزة**

در اینجا یک **إن قلت** مطرح شد که ما چرا نباید وثاقت مطلقة را به صورت انحلالی فرض کنیم؟ وثاقت انحلالی یعنی اینکه علیّ بن أبی حمزة هم در روایات مربوط به مذهب و هم در روایات مربوط به فروع احکام ثقه بوده است. طبق این بیان، ما به جهت انحلال آن وثاقت مطلقه، قبلا نسبت به وثاقت او در روایات فروع احکام، یقین داشتیم و الان نسبت به همان متیقّن سابق، شک داریم. بنابراین، بقاء وثاقت انحلال یافته را استصحاب می نماییم. و این استصحاب، یک استصحاب جزئی مشخص است نه استصحاب کلی. ما در **جواب از این إن قلت**، عرض کردیم که ابتدا باید بررسی

شود که آیا وثاقت مطلقة، انحلال پیدا می کند یا خیر؟ زیرا وثاقت مطلقه، گاهی از تقوا و ترس از خدا، نشأت می گیرد، که در این صورت این یک امر مطلقی است یعنی اینگونه نیست که تقوا و ترس از خدا، دروغ گفتن را در یک مورد، محرّم کند و در موردی دیگر، تحریم نکند. کسی که خدا ترس باشد، اصلا در هیچ موردی دروغ نمی گوید. بعبارة اخری، نسبت این علت (تقوا) به وثاقت در موارد مختلف یکسان است. اما گاهی منشأ وثاقت و رادع از کذب، اموری غیر از تقوا و ترس از خداست، مثلا به دلیل ترس از آبرو ریزی در میان مردم و یا از روی عادت، دروغ نمی گوید.[[3]](#footnote-3) در روایت وارد شده است که به طول رکوع و سجود شخص نگاه نکنید زیرا ممکن است او به آن عادت کرده باشد و اگر بخواهد عادت خود را ترک کند، دچار استیحاش شود اما به صدق حدیث و اداء امانت شخص نگاه کنید [و این دو برای شما ملاک باشد]. البته از مورد این روایت استفاده می شود که صدق حدیث برای انسان عادت نمی شود ولی به هر حال این کبرای کلی وجود دارد که بعضاً عوامل غیر خدایی، مانند ترس از دیگران و یا خوف از آبرو ریزی، منشأ تحرّز از کذب می شود. بناءاً علی هذا، ممکن است منشأ وثاقت علیّ بن أبی حمزة، تقوا و ترس از خدا نبوده بلکه به خاطر عادت یا ترس از آبرو ریزی، دروغ نمی گفتند و در قضیه انحراف مذهب هم شاید به این دلیل که موفق شدند عقیده انحرافی خود را در بین مردم علم کنند و به نحوی آن را در اذهان مردم القاء نمایند، دیگر خوف آن نمی رفت که با دروغ و جعل حدیث، آبرویشان برود و یا اینکه شاید امور مادّی و مالی به حدی به مذاق شان شیرین آمده که دیگر توجهی به آبرو ریزی و تقلیل جایگاه اجتماعی خود نزد مردم نداشتند. علی أی تقدیر، اگر منشأ وثاقت علیّ بن أبی حمزة، عوامل غیر الهی باشد، در این صورت وثاقت بعد الوقف او در فروع احکام غیر از وثاقت و عدالت سابق او می باشد.

**اثبات عدم انحلالی بودن وثاقت مطلقه علیّ بن أبی حمزة**

منتها، در روایات ما وارد شده است که «ایمان برخی افراد مستقرّ است و ایمان برخی دیگر مستودع است. به همین دلیل است که یک شخص ابتدا خدا ترس است ولی بعد از مدتی، آن تقوا و ترس از خدا از وجود او رخت بر می بندد. زیرا گاهی اوقات، دنیا و ظواهر فریبنده آن، ایمان مستودع را از دست انسان می گیرد. و علیّ بن أبی حمزة، از جمله کسانی بود که ایمان مستودع داشت.»[[4]](#footnote-4) با توجه به مضمون این روایت، به نظر می رسد که منشأ وثاقت علیّ بن أبی حمزة که ما در سابق بدان یقین داشتیم، همان ترس از خدا و ایمان واقعی به مبدآ و معاد بوده است. زیرا وکلای امام7 باید افراد

عادلی باشند تا مردم بوسیله آنها، به دین و معارف الهی هدایت شوند فلذا صرف وثاقت برای وکالت کفایت نمی کند.[[5]](#footnote-5)

یکی از رفقا نقل می کرد مرحوم حاج اقا مرتضی حائری علاقه شدیدی به امام رضا7 داشتند و روی همین علاقه قلبی می فرمودند که من نسبت به علیّ بن أبی حمزة بدگمان هستم زیرا کسی که اینقدر با امام رضا7 بد باشد، کاشف از آن است که از همان ابتدا انسان ناسالمی بوده است. امکان ندارد شخصی که سابقا انسان خوبی بوده، بعد از مدتی، این گونه در مقام امام رضا7 بایستد. این نظر مرحوم حائری صحیح نیست زیرا همچنانکه توضیح دادیم ایمان چنین اشخاصی، ایمان مستودع است و به دلیل فریب دنیا، ایمان شان را از دست می دهند.[[6]](#footnote-6) علی أی حال، عرض ما این است که در زمان وکالت و صحّت مذهب علیّ بن أبی حمزة، ما نسبت به وثاقتی که معلولِ خدا ترسی و ایمان واقعی به مبداً و معاد بوده، یقین داریم. از طرفی قطع داریم که این وثاقت بواسطه وقف و انحراف او، از بین رفته است.[[7]](#footnote-7) اما احتمال می دهیم که وثاقت دیگری که مربوط به امور غیر مذهب است، ایجاد شده باشد. ولی نکته اینجاست که این وثاقتِ معلولِ خدا ترسی و ایمان واقعی، انحلالی نیست زیرا انحلال در جایی امکان دارد که وثاقت به مناشی مختلف ایجاد شده باشد. اگر وثاقت در امور مختلف، به یک منشأ واحد ایجاد شده باشد، وثاقت، انحلالی نخواهد بود. بعبارة اخری: در صورتی که علت وثاقت، علت وحدانی باشد، وثاقت انحلال بردار نمی باشد.[[8]](#footnote-8) بنابراین ما – به جهت وکالت علیّ بن أبی حمزة - به صداقتی یقین داریم که مطلقه غیر انحلالی است و به حدوث صداقت انحلالی اصلا یقین نداریم.

**تقریبی برای جریان استصحاب کلی قسم ثانی**

**إن قلت**: محتمل است که وثاقت علیّ بن أبی حمزة در زمان وکالت و قبل از وقف، از دو عامل نشأت گرفته باشد که یکی از آنها ایمان واقعی - یعنی علت وحدانی غیر انحلالی - است. بنابراین

دیگر ما یقین به عدم انحلال وثاقت سابق نداریم زیرا احتمال دارد وثاقت منحل شود، احتمال دارد منحلّ نشود. یعنی در واقع احتمال انحلال و عدم انحلال وثاقت مطلقه سابق مطرح می شود و همچنان که قبلا هم اشاره کردیم، اگر احتمال انحلال بدهیم، استصحاب جاری می شود و بازگشت آن به استصحاب کلی قسم ثانی می باشد. زیرا اگر وثاقت علیّ بن أبی حمزة در امور غیر مربوط به مذهب، معلول و ناشی از وثاقت مطلقه غیر انحلالی باشد، بعد الوقف، قطعاً وثاقت او از بین رفته است [فرد قصیر] اما اگر وثاقت علیّ بن أبی حمزة در امور غیر مربوط به مذهب، معلول یک وثاقت انحلالی باشد، وثاقت او همچنان باقی است [فرد طویل]. در این صورت می توان کلی وثاقت علیّ بن أبی حمزة را استصحاب نمود.

**قلت**: به نظر ما در این فرض هم استصحاب جاری نمی شود. زیرا چنین بیانی، یک بیان دقّی عقلی است و عرف وثاقت در دایره امور غیر مربوط به مذهب را منفک از وثاقت در دایره امور مربوط به مذهب نمی بیند تا بحث از احتمال انحلال و عدم انحلال وثاقت و نتیجتا استصحاب کلی قسم ثانی پیش بیاید. اساسا، احتمال اینکه این دو وثاقت، از یک عامل نشأت گرفته، باعث می شود عرف آنها را دو وثاقت منفکّ از یکدیگر نبیند. فلذا گرچه به نظر دقّی و عقلی، ما نحن فیه از موارد استصحاب کلی قسم ثانی است ولی شرط جریان این استصحاب آن است که عرف، یقین سابق را به نحو کلّی ببیند. در حالی که عرف این پیچیدگی ها و دقت ها و موشکافی های عقلی را نمی پذیرد.[[9]](#footnote-9)

**سؤال**: اگر کسی بگوید: من نمی دانم وثاقت قبلی علیّ بن أبی حمزة به خاطر خدا ترسی بوده یا نه، فرض مسأله چگونه خواهد شد؟ **پاسخ**: [استصحاب کلی قسم ثالث این است که وجود کلی در ضمن فردی خاص معلوم باشد، سپس با علم به زوال آن فرد، احتمال وجود فرد دیگری که کلی در ضمن آن باشد، داده شود.] و این نوع استصحاب دو قسم دارد: قسم اول این است که پیدایش فرد دوم همزمان با حدوث فرد نخست باشد. قسم دوم آن است که پیدایش فرد دوم مقارن با زوال فرد اول باشد. در ما نحن فیه، ما دو وثاقت داریم: یکی وثاقت ناشی از خدا ترسی که حتماً از بین رفته است. دیگری وثاقت ناشی از مردم ترسی که احتمال می دهیم همراه با وثاقت اول وجود داشته است. این تحلیل درست نیست زیرا حتی اگر عامل وثاقت، دو تا باشد، باز هم دو وثاقت نمی شود. بله به نظر دقّی ممکن است بتوانیم دو وثاقت درست کنیم و بگوییم: در واقع دو ملکه نفسانی وجود دارد، یکی ملکه نفسانی خدا ترسی و دیگری ملکه نفسانی مردم ترسی و ما آن ملکه نفسانی مردم ترسی را استصحاب می کنیم. این تعدّد ولو از جهت دقّی امکان دارد ولی صحیح نیست زیرا وثاقت وحدت دارد گرچه دو علت داشته باشد. به همین دلیل ما سعی کردیم آن را به استصحاب کلی قسم ثانی برگردانیم و آن این است که علیّ بن أبی حمزة در زمان وکالت و صحت مذهب، قطعا در امور مربوط به غیر

مذهب وثاقت داشت. اگر این وثاقت ناشی از وثاقت مطلقه – یعنی خدا ترسی – باشد، حتماً از بین رفته است. ولی اگر ناشی از مردم ترسی باشد، احتمال بقاء آن وجود دارد.

**نکته ای پیرامون استصحاب کلی قسم ثانی**

البته در بحث استصحاب کلی قسم ثانی باید به این نکته توجه بشود که در این نوع استصحاب این گونه نیست که همیشه آن دو فرد مردّد [که کلی در ضمن یکی از آنها موجود می شود]، یکی یقینیّ البقاء و دیگری یقینیّ الزوال باشد. بلکه دو نوع دیگر نیز برای این قسم از استصحاب متصور است: 2) فرد اول یقینیّ البقآء باشد و فرد دیگر، مشکوک البقاء باشد یعنی احتمال دارد مرتفع شده باشد و احتمال دارد که باقی باشد. 3) فرد اول یقینیّ الزوال باشد و فرد دیگر، مشکوک الزوال باشد یعنی محتمل است باقی باشد و احتمال دارد که مرتفع شده باشد. در ما نحن فیه، وثاقت مطلقه ناشی از خدا ترسی، یقینیّ الزوال است ولی وثاقت ناشی از مردم ترسی مشکوک است. با این بیان گرچه مسأله مورد بحث ما یکی از مصادیق استصحاب کلی قسم ثانی می شود ولی این بیان، یک بیان دقّی و عقلی است و چنین استصحابی مورد پذیرش عرف نمی باشد. به عبارتی دیگر، عرف آن را از مصادیق نقض یقین به شک نمی داند.[[10]](#footnote-10) البته اثبات عرفی بودن این مطلب بستگی به استظهار و وجدان ما دارد و مطلبی نیست که بتوان برای آن استدلال و برهان ذکر کرد.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. . 759 - علي بن محمد قال حدثني محمد بن أحمد عن أحمد بن الحسين عن محمد بن جمهور عن أحمد بن الفضل عن يونس بن عبد الرحمن قال مات أبو الحسن (ع) و ليس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير و كان ذلك سبب وقفهم و جهودهم موته و كان عند علي بن أبي حمزة ثلاثون ألف دينار. رجال الکشی، ص405 [↑](#footnote-ref-1)
2. . کلّی، مطلق الوثاقة است که دو فرد دارد: یکی وثاقت مطلقة و دیگری وثاقت مقیدة. نسبت به وثاقت مطلقة، یقین سابق داریم ولی شک لاحق نداریم. نسبت به وثاقت مقیدة، یقین سابق نداریم. [↑](#footnote-ref-2)
3. . عَنْهُ عَنْ أَبِي طَالِبٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ لَا تَنْظُرُوا إِلَى‏ طُولِ‏ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْ‏ءٌ اعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ وَ لَكِنِ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ أَدَاءِ أَمَانَتِهِ. الکافی (ط-الاسلامیة)ج2 ص105 [↑](#footnote-ref-3)
4. . 1255- مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ:: وَعَدَنَا أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةً إِلَى مَسْجِدِ دَارِ مُعَاوِيَةَ، فَجَاءَ فَسَلَّمَ. فَقَالَ: «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَهَدُوا عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ، حِينَ قَبَضَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ. وَ قَدْ جَهَدَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ حِينَ مَضَى أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ، وَ قَدْ هَدَاكُمُ اللَّهُ لِأَمْرٍ جَهِلَهُ النَّاسُ، فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا مَنَّ عَلَيْكُمْ بِهِ، إِنَّ جَعْفَراً كَانَ يَقُولُ: فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ، فَالْمُسْتَقَرُّ: مَا ثَبَتَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ الْمُسْتَوْدَعُ: الْمُعَارُ، وَ قَدْ هَدَاكُمُ اللَّهُ لِأَمْرٍ جَهِلَهُ النَّاسُ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا مَنَّ عَلَيْكُمْ بِهِ». قرب الاسناد (ط-الحدیثة) ص347 [↑](#footnote-ref-4)
5. . اینکه وکیل امام ع باید علاوه بر وثاقت، عدالت هم داشته باشد، یک بحث کلی دارد که باید در جای خودش مورد بررسی قرار بگیرد.

سؤال: آیا محال است که وکیل امام ع غیر ثقه باشد یا اینکه ظهور حال امام ع این است که شخص غیر ثقه را وکیل خودشان قرار نمی دهد؟ پاسخ: این بحث باید در محل خود بررسی شود. ادعای ما این است که امام ع به طور متعارف شخصی را وکیل خودشان قرار می دهد که بر ایمان واقعی و عدالت او اماره ای وجود داشته باشد ولو به حسب حسن ظاهر شخص. [↑](#footnote-ref-5)
6. . این مطلب از مسلمات است که ایمان مستقر شرط برای وکالت از ائمه علیهم السلام نیست. زیرا در روایات متعددی آمده است که برخی وکلای ائمه ع که یقینا انسان های عادلی بودند، دچار انحراف شدند. [↑](#footnote-ref-6)
7. . تا قبل از وقف، بقاء این وثاقت را استصحاب می کنیم به همین جهت می گوییم که تا قبل از وقف، وثاقت او باقی بوده است. [↑](#footnote-ref-7)
8. . تفسیر و توضیح این مطلب، باید به محل خودش موکول شود.

سؤال: ... پاسخ: نه، صداقت یک ملکه نفسانی است و این ملکه نفسانی، معلول علّتی می باشد. علّت صداقت گاهی از عللی است که صداقت مطلقة ایجاد می کند. ولی گاهی از عللی است که صداقت مقیدة ایجاد می کند. به عنوان مثال، ممکن است یک پزشک در امور پزشکی و شغلی خودش، صدوق باشد و اصلا دروغ نگوید ولی در امور شخصی و تجاری و امثال ذلک، به راحتی دروغ بگوید و دلیل صدوق بودن این پزشک در امور شغلی و پزشکی آن است که اگر حرف دروغ و خلاف واقعی بگوید، حیثیت شغلی خود را از دست می دهد و دیگر کسی به او در امور پزشکی، اعتماد نمی کند. کما اینکه خارجا هم با چنین افرادی مواجه شده ایم. بنابراین صدوق بودن لزوما از ایمان و ترس از خدا، نشأت نمی گیرد. [↑](#footnote-ref-8)
9. . سؤال: .... پاسخ: باید وثاقت او احراز شود. ما نمی خواهیم بگوییم که علی بن ابی حمزه بعدا حتما ثقه نبوده است. بحث این است که آن یقین سابق متعلّق به وثاقت ناشی از خدا ترسی بوده و آن وثاقت قطعا از بین رفته است و یقین به آن هم زائل شده است. منتهی احتمال می دهیم که او الآن یک وثاقت ناشی از مردم ترسی داشته باشد ولی نسبت به این وثاقت، یقین سابق نداریم. [↑](#footnote-ref-9)
10. . سؤال: نمی توان استصحاب را اینگونه بیان کرد: تصدیق این شخص قبلا واجب بوده است و الان کما کان؟ پاسخ: این تصدیق به جهت این بوده که آن شخص قبلا ثقه بوده است. ولی الآن که نمی داند ثقه هست یا نه. شما می خواهید استصحاب حکمی جاری کنید در حالیکه استصحاب حکمی در اینجا جاری نمی شود زیرا بقاء موضوع و به تعبیر دیگر بقاء محمول مشکوک است. ما می گوییم که این شخص سابقا وجوب تبعیت داشته است لکونه ثقه مطلقا. الآن وثاقت مطلقه از بین رفته است منتها احتمال می دهیم که آن شخص یک وثاقت دیگری داشته باشد که قهرا یک فرد دیگری از وجوب تبعیّت می آید. [↑](#footnote-ref-10)